

آدم اینجا تنهاست

«دورافتاده» روایت تجربه‌ی تنهایی بیرونی و تنهایی انفسی است

منبع: مجله اندیشه پویا، شماره ۶، اسفند ۱۳۹۱

از تماشای فیلم " دور افتاده " بسیار لذت بردم؛ بازی تام هنکس در این فیلم تماشایی و به یاد ماندنی است. پس از اتمام فیلم، شب هنگام در خیابان قدم می‌زدم؛ باد خوشی می‌وزید و صورتم را نوازش می‌داد. زیر لب اشعار دل‌انگیز حافظ را زمزمه می‌کردم:

از سر مستی دگر با شاهد عهد شباب
رجعتی می‌خواستم لیکن طلاق افتاده بود
در مقامات طریقت هر کجا کردیم سیر
عافیت را با نظر بازی فراق افتاده بود

فیلم " دورافتاده " روایتگر زندگی مهندسی است که در شرکت " فدکس " کار می‌کند و در یک سفر کاری هوایی، پس از سقوط هواپیما و از بین رفتن سایر مسافریین، به نحو معجزه آمیزی زنده می‌ماند. امواج سهمگین دریا او را به جزیره دورافتاده‌اشناخته‌ای می‌رساند که هیچ انسانی در آن زندگی نمی‌کند. «چاک نولند» برای رفع حاجات اولیه خود مجبور می‌شود ابتدایی‌ترین ابزارها را بسازد تا بتواند شبها آتش درست کند و همچنین از دریا ماهی بگیرد تا غذایی فراهم کند و بخورد. او رفته رفته با فضای حاکم بر جزیره انس می‌گیرد و یاد می‌گیرد که چگونه در کنار موجودات و جانوران آن زندگی کند. نولند در نبود همدم و بنی بشری در جزیره، روی تویی که در میان بارهای بر جای مانده از مسافران نگون بخت که امواج دریا آنها را به ساحل جزیره رسانده، پیدا کرده، عروسکی نقاشی می‌کند؛ عروسکی که تنها مونس چاک در این برهوت تنهایی است و او شب و روز را با آن سپری کرده و دغدغه‌ها و معضلات و آرزوهای خود را به گوشش می‌خواند و برایش نجوا می‌کند. پس از گذشت ماه‌های متمادی و زندگی در جزیره، مسافر دورافتاده تصمیم می‌گیرد بلمی بسازد و خود را به آبهای اقیانوس بسپارد تا بلکه مفری بیابد و دوباره به تمدن و شهر و کاشانه خویش بازگردد. از اینرو نولند بلمی می‌سازد و آذوقه‌ای فراهم می‌کند و عزم سفر می‌کند. او چندین روز روی قایق زندگی می‌کند و با دریای آفتابی و موج و طوفانی می‌سازد و بالا و پایین می‌شود تا مگر با کشتی یا گشت ساحلی مواجه شود و نجات یابد. در میان تلاطم‌های دریا، عروسکی که به دست خود در جزیره ساخته بود و دلبستگی عمیقی به او داشت، به داخل آب می‌افتد. تلاش زیاد چاک نولند برای گرفتن عروسک بی‌نتیجه می‌ماند و آب، اقیانوس عروسک را با خود می‌برد؛ اندوه سنگینی بر دل چاک می‌نشیند و در فقدان عروسک به پهنای صورت می‌گرید و بی‌تابی می‌کند. عاقبت پس از چند روز سرگردانی بر روی اقیانوس، نجات می‌یابد و به دیار خویش باز می‌گردد. پس از آن، چاک نولند مشتاقانه به سوی کسی می‌شتابد که او را بسیار دوست دارد و در روزگار غربت و دوری و تنهایی با یاد و خاطره و عکس او در جزیره زندگی کرده؛ اما درمی‌یابد در این سالیانی که گذشته، محبوب او نیز، به رغم جستجوی فراوان، هیچ اثر و نشانی از نولند نیافته و از زنده ماندن و برگشتنش مأیوس شده و نهایتاً در غیاب او با شخص دیگری پیمان محبت بسته و اکنون با بازگشت یار و آشنای قدیمی، منقلب شده و تضاد های عاطفی در وجودش شعله ور شده

عروسک نماد تکان دهنده ای از حقیقت زندگی بر روی این کره خاکی است. عموم انسانها در دوران کودکی با عروسک های خود مشغولند و با آنها بازی می کنند و پس از رخت بر بستن دوران طفولیت و گم شدنش در کوچه سنجاقک ها، عروسک ها را رها می کنند؛ اما عموما از این امر غافلند که کثیری از آنچه ایشان در دوران میانسالی و کهنسالی بدان باور دارند و موجه می انگارند؛ در زمره بت های ذهنی و آموزه های نامنقح و نیازموده ای است که دل کنند از آنها به مراتب سخت تر از دل کنند از عروسک های دوران بچگی است. چاک نولند نمی تواند از عروسکی که تراشیده و درست کرده دل بکند؛ عروسکی را که خود بر ساخته و ماه های متمادی با او به سر برده و رابطه ای یکسویه و یکطرفه با او داشته؛ در عین حال جدا شدن از او برایش بسیار سخت و دردناک است. بر همین سیاق، دل کنند از شاهدهای عهد شباب فکری و عادات مألوف ذهنی و پوست انداختن و نو شدن و رهایی را تجربه کردن، کاریست سخت و سترگ که حریت و صداقت و شجاعت زیادی می طلبد. از اینرو کثیری از آدمیان ترجیح می دهند جریده روند و با عادات مألوف سر کنند و به ارزیابی و واریسی باورهای ستمبر دیروز خویش همت نگمارند و نپردازند: «میوه کال خدا را آن روز، می جویدم در خواب». ایشان بر آنند که با شاهدهای عهد شباب فکری روزگار بگذرانند و تنهایی و آشنایی زدایی و حیرت و زیر و زبر شدن را تجربه نکنند؛ تجربه ای که البته بسان پدیده زایمان، دردناک است و غریب؛ اما از مقومات زندگی اصیل است و آثار و برکات عدیده ای دارد و هاضمه ای فراخ و حیرت و سرگشتگی لذت بخشی را برای فرد به ارمغان می آورد. رجعت و بازگشت به باورهای مألوف ذهنی که فرد مدت مدیدی با آنها زیسته و نگرش خویش به جهان پیرامون را حول آن سامان بخشیده، اما اکنون به دلایل معرفتی گوناگوناز آن روی برگرفته، ممکن است چند صباحی آسایش روانی به همراه آورد؛ اما عقل او را قانع و سیراب نمی کند؛ لذا انسان اصیل در وضعیت برزخی به سر می برد و گاه از این سوی کشیده می شود و گاه از آن سوی. زیستن اصیل هم عنان با سر بر آوردن تنهایی وجودی عمیقی است که هم هراس آور و مهیب است، هم لذت بخش. انسان اصیل، «شجاعت بودن» و «جرئت اندیشیدن» دارد و با سه طلاقه کردنباورهای نامنقح پیشین و خانه تکانی ذهنی و جایگزین کردن آنها با باورهای منقح و موجه، حکایت این و آن را رها می کند و قصه خود را روایت می کند و از پی دغدغه های وجودی ناب خویش روان می شود.

مسافری که سالها در جزیره ای متروک با تنهایی خو کرده، با اشتیاق به دیار مألوف باز می گردد، اما در آنجا نیز خود را تنها و بیکس می یابد. چاک نولند وقتی می بیند محبوبش از قضای روزگار، دل به دیگری سپرده؛ تنهایی و سرشت سوگناک زندگی را با تمام وجود حس می کند. اگر نولند در جزیره دورافتاده، تنهایی آفاقی و بیرونی را تجربه کرده؛ با بازگشت به دیار و خانه خویش، تنهایی وجودی و انفسی را به عیان لمس می کند؛ تنهایی ای که بسان «سایه نارونی تا ابدیت جاریست»:

«در ابعاد این عصر خاموش»

من از طعم تصنیف در متن ادراک یک کوچه تنهاترم
بیا تا برایت بگویم چه اندازه تنهایی من بزرگ است»